

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۰۱۹۸۰۵۴۴۰ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۲۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم
تلفن: ۶۴۵۲۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱ تیر ۱۴۰۲ • ۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۴ • ۲۲ ژوئن ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۵۸۳ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۶ • اذان مغرب ۱۹:۴۵
اذان صبح فردا ۳:۰۲ • طلوع آفتاب ۴:۴۹

شترق

دیالوگ روز

گرگ‌های وال استریت - مارتین اسکورسیزی - ۲۰۱۳

جردن بلفورت (لئونارد دی کابریو): تنها چیزی که بین تو و هدف‌ت قرار گرفته، چرت‌وپرتاییه که مدام راجع به چرابی دست‌نیافتن به اون هدف داری به خودت میگی! همیشه سختکوشی به استعداد غالبه! تصمیمات تو بدون «اقدام»، هیچی نیستن! فقط تصمیم‌ها باقی میمونن! اینو فراموش نکن هنگامی که وقتی شانس در خونت رو میزنه، اتفاقا همون موقع است که باید دو برابر تلاش کنی!
۹۷ درصد آدمایی که زود تسلیم میشن، به استخدام سه درصد آدمایی که هرگز تسلیم نشدن، در میان!

سینا تنفگچی

۱- در بزرگداشت‌هایی که برایش گرفته‌اند، او را «فردی به دور از شلوغ‌بازی و جنجال‌سازی»، «آبرو و شرف اهل رسانه»، «بهانه‌ای برای سرعت‌گرفتن روزنامه‌نگاری هوشمند»، «پل‌بودگی نه دیوارمسلكی»، «فردی با هویت جهانی»، «ایرانی مسلمان دردمند توسعه ایران»، «مردی با طنزی شفاف‌ی»، «نخبه ارتباطات ایران»، «یکی از ایده‌پردازان روزنامه‌نگاری تجربی و علمی»، «پیوندهنده علم و اخلاق»، «هم دانشمند و هم هنرمند»، «بیشتاز در فناوری»، «یک موجود به‌شدت یادگیرنده»، «انسانی متخصص، خلیق و آزاده»، «بهترین استاد خبر در ایران» و «ازجمله قهرمانان بی‌ادعا و متواضع عرصه بیدارگری و امید» معرفی کرده‌اند.

۲- یونس شکر‌خواه که روزنامه‌نگاری را «سم شبرین» و «یک وظیفه اجتماعی» می‌داند، «پای تجارب و انتقال آموخته‌های خود» استاده و هنوز در تلاش است تا «نسل جوان، تحریربه‌ها را با اتاق سوسوما‌ها اشتباهه نگیرند» و براساس این پس از ۳۰ سال فعالیت در این عرصه

اعتقاد دارد که تازه روز «باز ایستادگی» او فرارسیده است.

۳- نکات گفته‌شده برای او بسیار جامع و واسع است و به قطع بنده کمترین، گرچه عمری ۱۴ساله در فعالیتهای رسانه‌ای پیدا کرده‌ام؛ اما بیش از آنچه دیگران از یونس شکرخواه گفته‌اند، نمی‌توانم نکته‌ای اضافه کنم؛ و تمام واژگان این متن گویای آن است که گرچه به او عشق می‌ورزم؛ اما هنوز برای نوشتن از این چهره به «بلوغ» نرسیده‌ام.

۴- با این حال می‌خواهم در این متن تجربه زیسته خود را بیان کنم که موارد زیر خواهد بود:

الف- در ۲۶سالگی که رشته علوم ارتباطات در مقطع دکتری در ایران راه‌اندازی شده است، یکی از بزرگ‌ترین چالش دانشجویان، ارتباط با استاد راهنمای خود بوده که بنده کمترین، می‌توانم به‌عنوان یک دانشجو، گواهی دهم، یونس شکرخواه شاید از خودم به متن واقف‌تر است و در سطر سطر نگارش رساله یاریگر بود.

ب- دیگر- چالش علمی‌که اینک نیز- گریبان تمام حوزه‌های علوم ارتباطات را گرفته، سخنرانی و برگزاری کارگاه و راهنمایی و مشاورت



● به خاطر آب و هوای بهاری بندر چابهار مردم به آن لقب بهشت جنوب ایران می دهند.
کوه‌های مینیاتوری، تالاب لیبار، کوه گل افشان، روستای باستانی طیس و اسکله بریس از نقاط دیدنی چابهار است.
عکس: علی ارسلانی/ايرنا

یونس شکرخواه؛ یادآور لبخندی به گرمای ماه تموز

رساله و پایان‌نامه و نیز بیان اظهارنظر بدون پشتوانه دانشی و پژوهشی است؛ امروزه، هر آن‌کس که دارای کد ملی است، بدون انجام حتی یک پژوهش و فعالیت تجربی، نسبت به موضوعی، سخنرانی کرده، کارگاهی برگزار کرده یا اگر عضو هیئت علمی است، راهنمایی و مشاورت پایان‌نامه‌ای را برعهده می‌گیرد؛ اما یونس شکرخواه چنین نیست؛ او معتقد است که باید «برای چیزی که درک نکرده‌ایم، نسخه نویسیم» و این مهم را نیز سرلوحه امور خود کرده است؛ نیک به خاطر می‌آورم که دلیل انتخاب او به‌عنوان استاد راهنمایم، بهره‌مندی و استفاده تجربی او از هوش مصنوعی در همشهری آنلاین و فعالیت‌های علمی او در یونسکو بود.

ج- هر آن‌کس که او را می‌شناسد، هم‌درسش است! امروزه راحت است در اتاقی، در فضای آنلاینی یا در یک واحد دانشگاهی، کلاسی را بتوان گرفت و شواقی در مجازی به راه انداخت و به خود «استاد» گفت و از «دانشجوها» سخن گفت.

اما یونس شکرخواه دانش‌آموخته دکتری و عضو هیئت علمی معتبرترین دانشگاه ایران که عضو مؤسس رسانه‌های جریان اصلی

شاهنامه‌خوانی

گشتاسب و کتایون

بود که چون دختران قیصر به سالیانی می‌رسیدند که هنگام شوی‌کردنشان بود، جوانان از هر سوی فراخوانده می‌شدند و دختران قیصر از برابر آنان می‌گذشتند و اگر کسی را از آن میان می‌پسندیدند، او را به همسری برمی‌گزیدند. در آن روزگار قیصر سه دختر در پس پرده داشت که بهتر ایشان کتایون نام داشت؛ خردمند و روشن‌روان و شادکم، به بالا و چهره آکنده از آرامش و هر آنچه نابویی باید باشد، سراسر شیستگی.

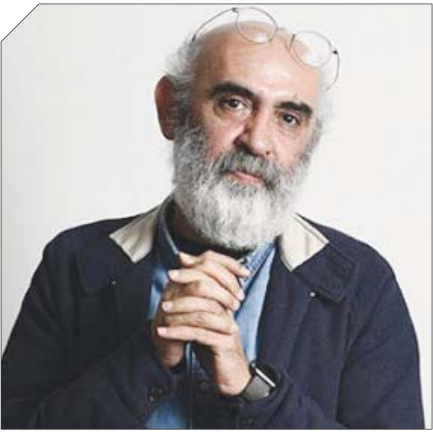
پس پرده قیصر آن روزگار/ سه بد دختر اندر جهان نامدار/ به بالا و دیدار و آهستگی/ به بایستگی هم به شیستگی

کتایون شبی در خواب کشور خویش را روشن از آفتاب دیده بود و انجمنی از مردان که به خواستاری او آمده بودند و در آن انجمن بیگانه‌ای را دیده بود که به بالا سرو و به چهره ماه را می‌مانست و کتایون دسته‌گلی پرنگ و بسوی به آن جوان داد. روز دیگر چون آفتاب دمید و نامداران همه گرد آمدند، کتایون همراه با شصت پرستار خود از برابر آنان گذشت و از آن گروه هیچ کس پسندش نیامد و با دلی جفت‌جوی به ایوان پدر بازگشت و قیصر فرمان داد دگرساره از هر کجای جوانان گرد آیند شاید کتایون کسی را از آن میان برگزید. چون مردم شهر آگاهی یافتند دختر قیصر همه جوانان را فراخوانده، آن کخدای به گشتاسب گفت: «تا کی می‌خواهی در این نهفت بمانی، تو نیز با این یال و کوبال به آن انجمن بیبوند تا گرد غم از دلت زوده شود». گشتاسب پذیرفت و همراه او با آن انجمن رفت. در این هنگام کتایون با پرستدگان خود به دیدار خواستاران آمد و چون از آن دور گشتاسب را بدید به یاد آورد که این چهره از آن همان کسی است که در خواب دیده بود و به یکی از نزدیکان پدر، گرینش خویش را نشان داد و آن دستور نزد قیصر رفته، به او گفت کتایون جوانی را برگزیده به بالا چون سرو سوهی در چمن و به رخ چون گلستان و با یال و کوبالی که هر کس او را ببیند به ستایش از او سخن خواهد گفت. قیصر از نژاد و خاندان او پرسید و پاسخ شنید که ناشناست. قیصر به خشم آمده،

سبز خوانی

مرغ‌های دریایی از تهران رفتند؟

در سیاحت زباله خارج از شهر دریاچه‌ای مصنوعی احداث کرده‌اند که اصلا نمی‌دانم این دریاچه چه کارکردی دارد و همین باعث شده تا تعداد زیادی از کاکالی‌ها به این دریاچه بروند و تعداد بسیار اندکی از آنها در دریاچه چیتگر دیده شوند. این کار عجیب و احداث دریاچه‌ای که واقعا کارکرد آن چندان مشخص نیست باعث شد تا چنین ویژگی توریستی جذابی را شهر تهران از دست بدهد و این پرنده‌ها به تهران نیایند».
هرچند علاوه بر مرغ‌های دریایی، پرنده‌های دیگری هم آنجا حضور دارند. برخی از این پرنده‌ها اهلی هستند و توسط مردم آنجا رها شده‌اند و برخی پرنده‌های وحشی نیز آنجا حضور دارند که در دیگر نقاط تهران کمتر دیده می‌شوند.



بسیاری بوده و نقش آفرینی ارزشمندی در حوزه خود داشته است، نه‌تنها خود را «استاد» خطاب نمی‌کند؛ بلکه با واژه «دانشجو» نیز غریب است و شاگردان خود را «هم‌درس» خطاب می‌کند و معتقد است که «در کلاس از همدیگر باید بیاموزیم».

د- «گره‌خوردگی ابرو» را شاید کمتر کسی دیده باشد؛ حتی اگر

مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه



گفت کاش هرگز دختری نمی‌داشته که از میان این همه خاندان بزرگ، کسی بی‌نام و نشان را برگزیده افزود؛ اگر دختر به او سپارد، جایگاه قیصری‌اش بست گردد. اسقف که آیین‌های رومیان را پاس می‌دارد، گفت قیصر هرگز نمی‌تواند آیین پدران خویش را زیر پا گذارد و یادآور شد: «تو به دخترت گفته‌ای همسری برای خود برگزین و همه جوانان از هر خاندان و نژادی را فراخوانده‌ای و هرگز به او نگفته‌ای که دامادت باید سرفراز باشد، اکنون باید به خواسته دخترت رفتار کنی». قیصر به ناگزیر بر آن نهاد که دختر خویش به گشتاسب سپارد و با خشم به کتایون گفت: «با او هرگونه کسه می‌خواهی، برو و از من کنج و تاج و نگین نخواهی یافت». گشتاسب چون گرینش کتایون را بدید در شگفت شد که بزنان پاک چه اندیشه‌ها می‌پرورد و از کتایون پرسید: «چرا از میان این همه سر و افسر نامدار، مرا برگزیده‌ای، کسی را که هیچ گنجی ندارد و جفت خویش را به رنج می‌افکند؟».

کتایون در پاسخ گفت: «با گردش آسمان تندی نکن، اگر من با همین خرسندم، برای چه در آرزوی تاج و تخت باشی». و آن‌گاه از ایوان قیصر بسا اندوه به خانه کدخدا برفتند. کدخدا به آن زن و شوهر جوان خوشامد گفت. کتایون بی‌اندازه آرایه داشت، از یاقوت و هر گونه گوهر و از میان آنها گوهری را برگزید که چشم هیچ کس تاکنون چون آن را ندیده بود. آن نزد گوهرشناس برد و یاقوت را به شش هزار دینار داد و زن و شوهر جوان هر آنچه نیاز داشتند، خریدند و آرامشی یافتند. از آن پس هر آنچه پیش می‌آمد، به شادی می‌زیستند و همه کار گشتاسب شکار بود و با ترکش و تیر به شکار می‌رفت، روزی در شکارگاه دگرپار هیشوی کشتی‌بان را بدید، آن مرد گشتاسب را گرمی داشته، به خانه خویش فراخواند، به مهمانی و این دوستی ژرفای بیشتری یافت و هرگاه گشتاسب به شکار می‌رفت و هر آنچه به دست می‌آورد، بهری را به هیشوی و بهری دیگر را به کدخدا می‌داد تا آنجا که خورد و خوراک گشتاسب با کدخدا یکی شد و چندی بدین گونه بگذشت.

نیکوشو
nikoosho

جاسولنجی هنر
بناافتنی ♥

کوسن های پارچه ای
کوسن های پارچه ای

مهم نیست دنیا آشوبه ما همدیگرو داریم

نیکوشو به انتخابه

نقاش، ره، سفار

نیکوکاران شریف
حامی زنان و کودکان بدسرپرست

۰۲۱-۹۱۳۱۱۶۰۰

عضو ویژه مشورتی
شورای اجتماعی، اقتصادی سازمان ملل

WE SUPPORT
UN GLOBAL COMPACT

عضو برنامه جهانی
سازمان ملل متحد

ECOSOC

شماره کارت: ۶۱۰۴۳۳۷۹۷۸۱۴۲۴۳۶
شماره حساب: ۵۰۷۷۵۰۷۷۷۷

خورشید از چشم تو طلوع کرد

@nikoosho